

خلیج فارس غرق نخواهد شد

در شرایط کنونی همه ما وظیفه داریم که به فکر ایران باشیم. ایران نه فقط در محاصره اقتصادی و سیاسی و نظامی قرار دارد بلکه مدعیانی در کمین نشسته اند که نام آن را محو کنند. در این وضع من که مانند همه مردم ایران، ایران و هرچه را که به ایران منسوب باشد دوست می دارم نمی توانم نسبت به آنچه روی می دهد بی تفاوت باشم. البته سعی می کنم رمانتیک و احساساتی نباشم و دوستی و تعلق خاطر چشمم را کور و تاریک و بد نکند که عیب ها و نارسایی ها را نینم یا حسن بینم. هر ایرانی از این که خلیج فارس را به نامی دیگر بنامند آزرده می شود و این آزرده‌گی را در رفتار و آراء و اقوال همگانی هم می توان بازشناخت. پدید آمدن تعابیری مثل «خلیج همیشه فارس» جلوه ای از این علایق احساساتی است. ولی عکس العمل ها همه نباید احساساتی باشد.

از وقتی که زمزمه تغییر نام خلیج فارس ساز شده است ایرانیان گرچه احساساتشان را به صورت گوناگون نشان داده اند، پژوهندگان نیز به مطالعات تاریخی کم و بیش دقیق پرداخته اند تا به همه کس و مخصوصاً به خود ما نشان دهند که خلیج فارس را نه فقط نیاکان ما، بلکه همه جهان از اقدم زمان های تاریخی تاکنون خلیج فارس می نامیده اند. دانشمندان ایرانی مقیم ایران و خارج از ایران در ۳۰ سال اخیر ده ها کتاب به زبان فارسی و به زبان های دیگر در تاریخ و جغرافیا و فرهنگ خلیج فارس نوشته اند و به صرف ابراز احساسات اکتفا نکرده اند. وقتی با تاریخ و خاطرات و علائق یک قوم بازی می کنند آن قوم حق دارد احساساتی شود، اما اگر خرد و درایت پشتوانه احساسات قرار نگیرد چه بسا که مایه زیانکاری باشد. دفاع از نام خلیج فارس وظیفه بزرگی است، اما گاهی اتفاق افتاده است که در برابر دستاوردها یا از دست دادن های کوچک احساسات بزرگ بروز می دهند. چنانکه اشاره شد، آنچه ما را به طرح مسئله خلیج فارس متوجه کرده است احساسات ایران دوستی است، اما اگر بتوانیم دوست دانی ایران باشیم بهتر می توانیم از آن نگرهبانی کنیم. پس، از ابتدا می کوشیم که تعبیر هایی نظیر «خلیج همیشه فارس» را به کار نبریم. آخر اگر نام خلیج فارس را دوست می داریم حرمت زبان فارسی را هم باید نگاه داریم و آن را بیشتر آشفته نسازیم. من حتی نمی خواهم ثابت کنم که نام خلیج فارس، خلیج فارس است، زیرا کسانی نیز که سودای تغییر نام آن را دارند درباره تاریخ خلیج فارس داعیه ندارند و نمی توانند داشته باشند. اگر کسی اطلسی را که یکی از حکمرانان امارات متحده عربی منتشر کرده است ورق بزند می بیند که در همه نقشه ها نام حقیقی خلیج فارس آمده است. در عراق هم که شاید برای نخستین بار نغمه ناساز تغییر نام از آنجا به گوش عامه مردم رسید، در اطلس هایی که تا سال ۱۹۶۰ چاپ شده است خلیج فارس با نام حقیقی اش درج شده است و مگر نه این است که از هرودوت و استرابون و ابن حوقل گرفته تا جغرافیدانان و جغرافی نویسان و اطلس پردازان معاصر سراسر جهان، از عرب و عجم و اروپایی و آسیایی و آمریکایی و آفریقایی، همه نام خلیج فارس را به رسمیت می شناخته اند و می شناسند. آنچه اهمیت دارد این است که بدانیم در سی چهار سال اخیر چه پیش آمده است که سودای تغییر نام چندین هزار ساله خلیج فارس در سرها افتاده است. گرچه بسیاری از اعراب و متعربان تغییر نام خلیج فارس را با احساسات ناشی از ناسیونالیسم عربی استقبال کردند، آنها پیشنهاد دهنده تغییر نام نبودند و چگونه می توانستند پیشنهاد دهنده باشند. آنها دریایی را به نام دریای عربی می شناختند. ما که بی انصاف و متعصب و نژاد پرست نیستیم. در نقشه جهان یک دریا وجود دارد که گاهی آن را خلیج عربی یا دریای عرب خوانده اند و آن دریای احمر است. این نامیدن بی وجه نبوده است، زیرا ساحل مهم آن ساحل عربستان است اما جنوب خلیج فارس همیشه ریگزار خشک سوزان بوده است. آنجا سکنه ثابت نداشته و اگر داشته است ساکنانش نام و نشان معتبری نداشته اند چه رسد به اینکه نام خود را به یک سرزمین یا دریایی بدهند که لااقل از ۵۰۰ سال پیش در عداد استراتژیک ترین مناطق جهان بوده و اکنون شاید مرکز دایره استراتژی و قلب منازعات قدرتمندان و سوداگران بین المللی باشد. سودای تغییر نام خلیج فارس با افزایش اهمیت استراتژیک خلیج فارس و برجیده شدن پایگاه قدرت های

جهانی در ایران تناسب دارد، اما قضیه بی ارتباط با تحولی که در جامعه عرب عراقی و کویتی و سعودی و اماراتی نیز روی داده است، نیست. این تحول چه بوده است آیا فرهنگ عربی قوت و نشاط یافته و سواحل خلیج فارس مهد فرهنگ عربی شده است منکر نمی شویم که جهان عرب شعر و فرهنگ داشته و جزو عمده فرهنگ اسلامی هم با زبان عربی یگانه شده است اما این فرهنگ صرف، فرهنگ عربی نیست، زیرا نظر به ادب عربی در ایران کمتر از جاهای دیگر نبوده است. اکنون آیا یک نهضت فرهنگی عربی در جایی به وجود آمده است تفکر و فرهنگ خاص عربی چیست و کجاست عراق که در اشغال آمریکا و انگلستان و... است. در کویت و قطر و دوی هم نشنیده ایم که نهضت فرهنگی روی داده باشد. البته در ریگزار و برهوت غرب و جنوب خلیج فارس تأسیسات نفتی و مخایرانی و ارتباطی و توریستی و بازرگانی عظیم برپا شده است. چرا و چگونه این تأسیسات برپا شده و برپا کننده آنها کیست و از کجا آمده است خلیج فارس مهمترین مرکز صدور نفت دنیاست و برای اینکه تسلط امپراتوری های جدید بر منابع نفت پایدار و بر دوام بماند در آنجا پایگاه های قدرت سیاسی و نظامی و اقتصادی تأسیس کرده اند و در سایه قدرت این پایگاه هاست که سیاست و اقتصاد منطقه را تحت نظارت در آورده اند، پس آبادانی جنوب خلیج فارس (که هرچه باشد نامش را تمدن و فرهنگ عربی نمی توان گذاشت) ربطی به عرب و عربیت ندارد، بلکه در آنجا سازمان های مالی و اقتصادی چند ملیتی بزرگ بوجود آمده است که بعضی از کارمندانش عربند و گاهی به زبان عربی سخن می گویند و حساب و کتابشان به زبان انگلیسی است. این سازمان ها جهانی است و مدیران و سوداگران غربی سیاست و اقتصاد آنها را راه می برند. البته از پول و سرمایه مردم شمال و غرب و جنوب بنایی برای قدرت ساخته اند. این بنا تمدن نیست و اگر باشد به عرب ربطی ندارد زیرا عرب آن را نساخته است. اگر عرب می خواست تمدنی بسازد آن را در سوریه و مصر و حجاز می ساخت ولی آنچه در جنوب خلیج فارس می بینیم تأسیس چندین مؤسسه تجاری و مالی است که اینها هم لوازمی مثل دانشگاه و مدرسه و کتابخانه و تأسیسات ورزشی دارند و این لوازم مستقل از قومیت بوجود می آیند. من زمانی را به خاطر می آورم که راه آهن سراسری ایران تأسیس می شد. در مسیر راه، در بخش ها و روستاها وقتی مهندسان و کارکنان فنی و عوامل شرکت های مقاطعه کار وارد می شدند وسایل تازه و رفتارهای متفاوت با رفتار اهل محل با خود می آوردند و البته کارگران محلی را هم به کار می گرفتند. آنها در خرده فرهنگ محلی منحل نمی شدند، بلکه در همان مدت کوتاه اقامتشان در مناسبات مردمان تغییراتی پدید می آوردند. در جنوب خلیج فارس هم کسانی از بیرون آمده اند و روگرفت یا زایده ای از نظم کشورهای خود را به آنجا آورده اند و فقط کارکنان و کارگرانشان عرب و هندی و پاکستانی و... هستند. آنچه در جنوب خلیج فارس روی داده است مدرنیزاسیون قسمتی از جهان عربی نیست بلکه آنجا صورتی جدید از کلنی عربی بوجود آمده است که نام خود را پوشیده می دارد و حتی خود را عرب می خواند و همین عرب، یعنی یک اسم بی مسمی است که می خواهد خلیج فارس را به نام دیگر بخواند. صریح بگویم عرب ها به صرافت طبع درصدد این تغییر نام برنیامده اند بلکه این صدا از گلوبی بیرون آمده است که در حقیقت عرب نیست اما می کوشد به زبان عربی سخن بگوید و خود را عرب قلمداد کند. اینها به عربیت ربطی ندارد. اگر نهضتی در جهان عرب برای رسیدن به آینده بهتر از طریق تجدید عهد با تمدن گذشته بوجود می آمد هیچ کاری به تغییر نام ها و دامن زدن به اختلاف ها نداشت و راه خودش را می رفت، چنانکه جمال عبدالناصر تا زمانی که نهضتش جان و نشاط داشت در نطق های خود دریای جنوب ایران را خلیج فارس می گفت و در نقشه هایی که در زمان حکومت او در مصر چاپ می شد، خلیج فارس نام حقیقی خود را داشت. وقتی ناسیونالیسم عربی دچار بحران شد و تفرقه در آن افتاد مدعیان عراقی رهبری ناسیونالیسم عرب غوغای تغییر نام خلیج فارس را راه انداختند. اما در اصل این نغمه را ابتدا اروپاییان ساز کرده بودند، چنانکه در زمان فتحعلی شاه انگلستان کوشیده بود که طرح تغییر نام خلیج فارس را در اندازد. بعدها سرچارلز بلگریو دوباره در حوالی سال های ۱۹۳۰ از آن دم زد و بالاخره در کتابی به جای اینکه پیشنهاد قدیمی خود را تکرار کند در وصف خلیج فارس معترضه «که اعراب آن را خلیج عربی می گویند» (دکتر ناصر تکمیل همایون، خلیج فارس، از ایران چه می دانیم، دفتر پژوهش های فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۸۳، ص ۱۱۰) را آورد. او برای این که تغییر نام را به همه عرب ها و به جغرافیدانان و تاریخدانان و تاریخ نویسان همه جهان الملقا کند، این بار حکمی را که قبلاً به صورت انشایی بیان کرده بود، بصورت خبری آورد و آن را از قول عرب ها بیان کرد. ممکن است بگویند در شرایطی که بعضی از رهبران ناسیونالیسم عربی و امثال عبد المکریم قاسم خلیج فارس را خلیج عربی می گفتند هیچ اشکالی بر بلگریو

که گفته است عرب‌ها خلیج فارس را خلیج عربی می‌خوانند نیست و نوشته او با روش علمی مطابقت دارد؛ وانگهی، اگر ما گرفتار توهم توطئه نیستیم به نیت او چکار داریم! در اینجا طردا للباب دو نکته کوتاه می‌گویم و به اصل مطلب باز می‌گردم.

نکته اول این است که توهم توطئه را غالباً بی‌تأمل و بی‌توجه به معنی آن به زبان می‌آورند و از آن سوءاستفاده سیاسی می‌کنند، یعنی با آن به دیگران برچسب می‌زنند تا صدایشان را خفه کنند. نه اینکه توهم توطئه در روان‌شناسی اجتماعی واقعیتی نداشته باشد؛ خیلی از استعمارزندگان و ستم‌دیدگان قهر استعماری که عمری در سیاست دروغ و فریب به سر برده‌اند به درجات به این توهم دچارند. یعنی چون دیده‌اند که در بیشتر وقایع گذشته دست بازیگران قدرت در کار بوده است، خود و امثال خود را بازیچه می‌پندارند و برای سلب مسئولیت از خود، به پناه توهم توطئه می‌روند تا اگر از آنان پرسیده شود که چرا دست روی گذشته‌اند بگویند چون هرچه قدرتمندان جهانی بخواهند واقع می‌شود، دخالت ما چه سود دارد و چرا خود را آلت دست و وسیله بهره‌برداری آنان قرار دهیم.

دوم اینکه با اثبات وجود توهم توطئه نباید پنداشت که چیزی به نام توطئه وجود ندارد و هرکس از توطئه بگوید دچار توهم است. توطئه، توهم نیست بلکه در سیاست و اقتصاد شایع‌ترین واقعیت‌هاست. چیزی که مبتلایان به توهم توطئه باید بدانند این است که توطئه‌گران از عهده همه کار بر نمی‌آیند و قدرت نامحدود ندارند مثلاً نمی‌توانند میل به دانستن و پژوهش را در مردمی که اراده به دانستن کرده‌اند، از میان ببرند و اگر مردمی با اراده در راهی قدم گذاشتند سد کردن راهشان بسیار دشوار می‌شود. توطئه‌گران صاحب اختیار ترقی و انحطاط اقوام دیگر نیستند و درست نیست گفته شود که استعمارگران مثلاً اقوام استعمارزده را از پیشرفت باز داشته‌اند زیرا آنها باز داشته شده بودند که استعمارمقهوریشان کرده است اما مدعیان توهم توطئه هم مواظب باشند که عذرخواه توطئه‌گران نباشند و غفلت را بجای توهم توطئه نگذارند. عیب توهم توطئه این است که وجهی از غفلت است. اگر به بهانه برطرف کردن این غفلت، غفلت بزرگتری به جای آن پدید آید عقل همچنان پوشیده می‌ماند. درست است که توطئه در تفکر و علم و فرهنگ نیست اما حرف‌های اهل سیاست که در موقع و مقام سیاسی می‌گویند هرچند مهم یا بی‌اهمیت باشد معمولاً از سنخ احکام خبری علمی نیست و از آن تلقی علم نباید کرد. سخن سیاست، سخن ابژکتیو نیست و بی‌قصد و غرض ایراد نمی‌شود.

پس اینکه می‌گویند بلگریو فقط نقل کرده است که اعراب خلیج فارس را به نام دیگری می‌نامند و غرضی در سخن او دیده نمی‌شود اولاً جمله را باید در متن مطالب نویسنده آن قرار دهند. ثانیاً نویسنده و سوابق او را بشناسند. بلگریو یک مورخ نیست و تاریخ خلیج فارس نوشته است. او سیاستمداری است که در حدود هفتاد سال پیش و سال‌ها قبل از اینکه عرب‌ها به سودای تغییر نام خلیج فارس مبتلا شوند گفته بود که این نام باید تغییر کند. او لفظ خلیج عربی را از زبان عرب‌ها نشنیده بلکه قبلاً خود در گوش ایشان خوانده و آنها از او شنیده‌اند. نمی‌خواهیم تقصیر هیاهوی تغییر نام را به گردن کسی بیندازیم و اگر در جست‌وجوی مقصر، سرگردان و متوقف شویم چه بسا که کار از دست برود. ما باید با فکر و ذکر نگهبان نام باشیم. آدمی شاعرانه چیزها را می‌نامد و از نام‌ها پاسداری می‌کند و به همین جهت است که تغییر یک نام تاریخی آسان نیست و این کار هرگز از عهده چند و چندین عامل و کارگزار بازار سوداگری بر نمی‌آید. می‌گویند که پس چگونه بلگریو و امثال او درصد تغییر نام برآمده‌اند. بلگریو یک بازی سیاسی را آغاز کرده است و کاملاً طبیعی بوده است که بسیاری از اعراب هم از تغییر نام خلیج فارس استقبال کنند اما فکر تغییر نام را آنها پیش نیاورده‌اند. اندیشه تغییر نام در بیرون از منطقه و در جایی که خلیج فارس و کشور ایران را منطقه بسیار مهم استراتژیک دیده‌اند، طرح شده

است. اندیشه ای که هم ما را آزرده و پریشان می کند و هم اختلاف های قدیمی و تاریخی را به یاد می آورد و به آنها صورت سیاسی می دهد. اگر ما بتوانیم بر این آزرده گی و پریشانی غلبه کنیم و با متانت و هوشیاری و درایت از تبدیل اختلاف های کلی و جزئی تاریخی به کشمکش های سیاسی جلوگیری کنیم نام خلیج فارس را هم می توانیم حفظ کنیم. این تغییر نام کار آسانی نیست. مجله معتبر نشنال جئوگرافی هم که نام خلیج عربی را در کنار خلیج فارس قرار داد، خیلی زود عذرخواهی کرد. مجله نه تنها از ما بلکه از تاریخ عذرخواهی کرد و این قدرت تاریخ است که اشخاص و گروه ها را محدود می کند و نمی گذارد هر کاری را که دلشان می خواهد انجام دهند. این را نمی گویم که غره شویم و تاریخ را هم پشتیمان خود بدانیم. اگر با همین قدرت محدود استراتژی هایی که گاهی به صورت علم و اندیشه ظاهر می شوند احساساتی برخورد کنیم کاری از پیش نمی بریم و صرف اینکه خلیج فارس را مثلاً «خلیج همیشه فارس» بنامیم نام محفوظ نمی ماند (اگر خود این شعار تغییر نام نباشد). دانشمندان جغرافیایی تاریخی و جغرافیدانان ما تاکنون با این هیاهو بالنسبه خوب مقابله کرده اند و اثر پژوهش های تاریخی آنان بخوبی روشن شده است و می دانیم که نام خلیج فارس یک نام دیرین است. اکنون این نام را می خواهند تغییر دهند. به هوش باشیم که در بازی خطرناک اختلاف ها و نزاع های قومی و نژادی وارد نشویم. جنگ عرب و عجم و ترک و فارس و بلوچ و کرد و ترکمن روح فرهنگ ما را می خورد و ما را از هستی ساقط می کند. این طرح، طرح یک قوم و ملت بر ضد قوم و ملت دیگر نیست. ایرانیان هزاران سال است که با اعراب رابطه داشته اند و از آغاز اسلام ایران مرکز بزرگ فرهنگ اسلامی و حتی مهد پرورش زبان عربی بوده است (هرچند که در این اواخر کوشش می شود که مقام امثال سیبویه در قوام ادب عربی را که از بدیهیات تاریخ است انکار کنند. وقتی از موضع ایدئولوژی و عصبیت قومی به تاریخ بنگرند حق شناسی دیگر چه جایی می تواند داشته باشد).

آنچه در جنوب خلیج فارس روی داده است مدرنیزاسیون قسمتی از جهان عربی نیست بلکه آنجا صورتی جدید از کلنی غربی بوجود آمده است که نام خود را پوشیده می دارد و حتی خود را عرب می خواند و می خواهد خلیج فارس را به نام دیگر بخواند. صریح بگویم عرب ها به صرافت طبع درصدد این تغییر نام بر نیامده اند بلکه این صدا از گلوپی بیرون آمده است که در حقیقت عرب نیست اما می کوشد به زبان عربی سخن بگوید و خود را عرب قلمداد کند.

عرب ها حتی در بحبوحه رشد ناسیونالیسم عربی به نام خلیج فارس تعرض نکردند. این نغمه ها از جای دیگر آمده است. با اینکه نباید به سراغ توهم توطئه در آثار ادبی و قدیمی برویم به نظر می رسد که سوداگران جهانی گاهی حتی فرهنگ و فضائل و نام های بزرگ را وسیله ایجاد تفرقه و اختلاف می کنند. مسئله فقط تغییر نام خلیج فارس نیست، بلکه اگر بتوانند نام ایران را هم تغییر می دهند و مگر ایرانیان و شیعیان را به مخالفت با عقل نسبت نمی دهند. نمی گویم اختلاف ها و عصبیت ها نبوده است. از زمان سلطنت بنی امیه کوشش شد که عصبیت عربی را به جای اعتقادات اسلامی بگذارند. نطفه های قوم پرستی عربی از همان زمان منعقد شد ولی آن عصبیت ها ماده ناسیونالیسم عربی بود و آن را عین این ناسیونالیسم نباید دانست. در ناسیونالیسم عربی اختلاف های فرهنگی و عقیدتی سابق بیشتر سیاسی شد اما توجه کنیم که این ناسیونالیسم بر ضد ایران نبود (و عبد المناصر علاقه خاصی به نهضت ملی شدن نفت در ایران داشت) و اکنون هم آن را در برابر ایران نباید دانست. از ابتدائات عصر جدید که ما هم از آن مصون نبوده ایم سیاسی دیدن روابط میان اقوام و فرهنگ هاست ولی روابط میان اقوام به صرف اتخاذ تدابیر امنیتی و سیاسی (حتی اگر آن تدابیر درست باشد) سامان درست پیدا نمی کند بلکه باید به این روابط با نگاه فرهنگی نگریست و برنامه های توسعه اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی را چنان تنظیم کرد که آثار اختلاف از میان برود و بنیاد وحدت استوار شود. عرب، کرد، آذری، ترکمن و بلوچ مثل اهالی اصفهان و شیراز و تهران همه ایرانی اند. آذربایجان در تاریخ تجدد ایران شأن و مقامی دارد که شاید هیچ یک از مناطق دیگر ایران نداشته باشد. در شرایطی که فرهنگ سوداگری غرب جهانی

می شود اختلاف ترک و فارس و عرب و... چه وجهی دارد این اختلاف ها دیگر طبیعی نیست بلکه در اجرای استراتژی جهانی شدن تولید و سرمایه به کار قدرتمندان می آید و امری که ظاهراً فرهنگی می نماید صورت سیاسی پیدا می کند و زمینه بهره برداری قدرتمندان جهانی می شود. اگر می بینید مجله نشنال جئوگرافی با تردید نام خلیج فارس را تغییر می دهد مپندارید که تردیدش از نوع تردیدهای علمی است یا مثلاً نوعی تاکتیک برای موجه جلوه دادن کار خویش است. این وسوسه را روح قدرت جهانی در مدیران نشنال جئوگرافی پدید آورده است. بر وفق متدولوژی علمی که نشنال جئوگرافی به آن پایبند است نام خلیج فارس را نباید تغییر داد زیرا وجهی برای تغییر نام آن نیست و یک نام تاریخی را با بلهوسی تغییر نمی دهند اما این سودا بلهوسی نیست بلکه استراتژی اعمال قدرت و استیلا آن را ایجاب یا توجیه می کند. اگر تغییر نام خلیج فارس احساسات قومی گروه هایی از اعراب را راضی می کند سیاستمداران غربی و نویسندگان مجله نشنال جئوگرافی علاقه ای به نام عربی ندارند و برای آنها لفظ فارس و عرب تفاوت ندارد. آنها در بازی شطرنج سیاسی خود مهره ها را با محاسبه جابه جا می کنند. اینجاست که مجله نشنال جئوگرافی دچار تردید می شود. ابتدا نام جعلی را می آورد و سپس از کاری که کرده است عذر می خواهد. صد سال پیش اگر سیاستمدار یا نویسنده ای به جای خلیج فارس نام دیگری می نوشت جغرافیا دانان و مورخان و از جمله آنها نویسندگان مجله نشنال جئوگرافی به او اعتراض می کردند پس چرا اکنون دچار تردید شده اند. پاسخ عامه پسند می تواند این باشد که اکنون جمعیت کثیری از عرب ها در مقالات و کتاب های خود بجای خلیج فارس خلیج عربی می نویسند و وقتی مردم چیزی را به نامی می نامند و آن نام شایع می شود نباید اصراری در حفظ نام کهن داشته باشیم. ساده ترین اشکال این استدلال این است که اگر کسانی می خواهند نام خلیج فارس را تغییر دهند ما که نمی خواهیم این نام تغییر کند کدام خواست مرجح است. خواست ما یا خواست عرب ها اما خواستی که یک نام چند هزار ساله را تغییر می دهد باید بسیار نیرومند باشد. آیا عرب ها چنین خواست نیرومندی دارند و اگر دارند چرا آن را در راهی که به حل مسائل و رفع مشکلات و بهبود زندگیشان مودی می شود صرف نمی کنند چرا آنها به چیزهایی اراده می کنند که به دردشان نمی خورد و قومی که مصلحت خود را نمی داند اراده اش کجاست اینکه عرب از تغییر نام خلیج فارس احساس خشنودی می کند یک امر ساده روان شناسی است و به نظر نمی رسد که هیچ اراده تاریخی در پس این احساسات قرار داشته باشد اما نکته مهمتر این است که همه تغییر نام ها به یک اندازه اهمیت ندارد. وقتی کشوری بنیاد گذاشته می شود بنیاد گذاران نام خود یا نامی را که می خواهند به کشورشان می دهند. گاهی در کشورها تحولاتی بوجود می آید که بسیاری چیزها و از جمله نام ها تغییر می کند و کسی هم اعتراض نمی کند یعنی تغییر اگر موجه باشد جای اعتراضی نیست. چنانکه می دانیم نام قدیم دجله اروند بوده است اما وقتی شهر بغداد را ساختند اروند را دجله نامیدند و کسی اعتراض و مخالفت نکرد و حتی فردوسی بزرگ به این تغییر رضایت داد و گفت:

به تازی تو اروند را دجله خوان

اگر پهلوانی ندانی زبان

از آن زمان که دجله و فرات و کارون هر یک مستقیماً به خلیج فارس می ریختند چندان نگذشته است اما اکنون بر اثر تغییری که در ساحل پدید آمده این سه بهم پیوسته اند و از پیوستگی شان شطی بوجود آمده است که گروهی نام اروند یعنی نام قدیمی دجله و گروهی دیگر نام نه چندان مناسب شط العرب به آن داده اند. با اینکه نام اروند رود زیباتر و برازنده تر است هیچ سر و صدایی در اعتراض به نامگذاری شط العرب برنخاسته است. شاید اگر اسلاف ما می دانستند که نامگذاران شط العرب سودای تغییر نام دریای فارس در سر خواهند پرورد نام شط العرب را نمی پذیرفتند و می کوشیدند نام تاریخی اروند را مسجل کنند. آنها به احتمال قوی دریافتند که آن نامگذاری هم وجه سیاسی داشته است. مقصود این است که بر سر نام ها بیهوده نزاع نمی کنیم و اگر زمزمه تغییر نام خلیج فارس این همه بر ما گران آمده است از آن روست که اولاً این سودا بدون ملاحظه قواعد و قوانین مصرح در حقوق بین المللی و

دریایا عنوان شده و ثانیاً - مطلب اساسی و اصلی این است که- در این سودا نام و حیثیت و موجودیت ایران هدف قرار گرفته است. در این وضع وظیفه ما چیست ما چه می توانیم و چه باید بکنیم اینکه دانشمندان مان کتاب ها و مقالات خوب نوشته اند کار بزرگی کرده اند که باید قدر آن را دانست. این مقالات و کتاب ها جزو آثار خوب پژوهندگان معاصر ماست و شاید قدم بزرگی در پیشبرد علوم انسانی در ایران باشد. ما باید خود را به تاریخ و علوم انسانی نیازمند ببینیم تا از روی جد به آن بپردازیم. تعلق خاطر به ایران انگیزه خوبی برای ورود در بحث های تاریخی و فرهنگی است. در آنچه راجع به خلیج فارس نوشته اند نه فقط اطلاعات دقیق و سودمند تاریخی و جغرافیایی در مورد خلیج فارس و سواحل و جزایر آن وجود دارد بلکه نویسندگان احیاناً با اشاراتی که خواننده فهیم به آسانی در می یابد ما را متذکر می سازند که پشت سر تغییر نام مقاصد دیگری نهفته است. رودخانه مرزی ایران را شط المعرب نامیدند و ما با نجابت سکوت کردیم و طبعی بود که وقتی رودخانه مرزی نام عربی دارد در تعیین مرز مشکلات پیش می آید و دیدیم که چه مشکلات و مصیبت هایی به بهانه اختلاف در تعیین خط مرزی پیش آمد. این بار قضیه بغرنج تر است. خلیج فارس، اروند رود نیست. شاید برای اطلاق نام شط المعرب به رودخانه مرزی جنوب غربی ایران توجیهی بتوان یافت یا به آن اهمیت نداد اما تغییر نام خلیج فارس هیچ وجهی ندارد. دریای جنوب ایران از آن جهت دریا یا خلیج فارس نامیده شده است که قوم پارس در ساحل آن سکونت داشته و امواج این دریای نیلگون هزاران سال با آهنگ زندگی و رفتار و فرهنگ پارسیان همناوی داشته است یعنی اگر به مناسبت می خواستند نامی برای آن انتخاب کنند بهتر از دریای فارس نامی پیدا نمی شد. البته چنانکه اشاره شد می گویند آن زمان که به دریا و به هر چیز دیگر شاعرانه نام می دادند گذشته است و اکنون ساحل جنوب دریای فارس مرکز تجارت و توریسم شده و سوداگران بین المللی بعضی تأسیسات علمی و فرهنگی و مخصوصاً پایگاه های نظامی در آنجا دائر کرده اند. بسیار خب، این زمان تغییر یافته چه زمانی است و زمان کیست اگر قدرتهای جهانی در این دریا نیروی نظامی دارند و کشتی های جنگی و تجاری شان در آن رفت و آمد می کند لابد زمان، زمان قدرت آنهاست.

آیا در این زمان نام خلیج فارس باید تغییر کند مگر کشتی های سوداگران جهانی در اقیانوس کبیر و دریای مدیترانه و خلیج مکزیک رفت و آمد ندارند پس چرا نام ها همان است که بوده است آیا با استقرار پایگاه های نظامی و اقتصادی و مالی در خلیج فارس این دریا با فرهنگ عربی دمسانز و سازگار شده است فرهنگ عربی چنانکه قبلاً هم گفتیم تغییری مبهم است. در این مورد درست این است که بگوئیم در سواحل جنوب خلیج فارس جمعیتی زندگی می کنند که عددشان کمتر از جمعیت یکی از استان های ساحل شمالی است. اینها فرهنگ خاصی ندارند و نه به یک زبان بلکه به زبان های عربی و فارسی و انگلیسی و اردو و... تکلم می کنند. حتی اگر فرهنگ عربی در جایی موجود باشد در آنجا چنین فرهنگی وجود ندارد زیرا فرهنگ غالب در اینجا فرهنگ داد و ستد و دلالتی و توریسم و عیش و نوش است. این فرهنگ، فرهنگ عربی نیست بلکه این تجدد صوری بازاری که حول مجموعه ای از هتل ها و فروشگاه ها و ایستگاه های رادیو-تلویزیونی و فرودگاه ها می گردد چندان رنگ و بوی غربی دارد که انتساب آن به عرب در حکم مسامحه است و اگر این تأسیسات تعلق به اعراب داشت آنها نیاز نداشتند به نام خلیج فارس تعرض کنند. طرح تغییر نام خلیج فارس یک تاکتیک سیاسی محلی و منطقه ای نیست بلکه جایی در راهبرد سیاست کلی جهان کنونی دارد که در آن ایران باید تحت فشار قرار گیرد و عرصه بر آن تنگ شود. قدرتمندان و سوداگران سیاسی جهان از روان شناسی قومی ما ایرانیان بی خبر نیستند. آنها می دانند که مردم ایران کشورشان را بسیار دوست می دارند و هر تجاوزی که به آن شود خاطریشان را آزرده و مکدر می کند و آماده اند که از این آزردهگی بهره برداری کنند. پس این پربیشانی و تکدر خاطر نباید ما را از تأمل دور کند و به ابراز عکس العمل های احساساتی وادار کند. اگر ما زبان قدرت جهان کنونی و سلاحی را که علیه ما به کار می رود بشناسیم و بدانیم که ضعف ما کجاست و در چیست و ببینیم که چگونه می توانیم از نام و موجودیت ایران دفاع کنیم، سودای سوداگران نقش بر آب می شود. ایران بالمقوه بنیه تاریخی و فرهنگی دفاع از خویش را دارد. این بنیه را باید کشف کرد و فعلیت بخشید. پدران ما که دریایشان خلیج فارس نامیده می شد، اهل خرد و تدبیر و دانایی بودند که به سرزمین

ها و چیزها نام شایسته می دادند و نام ها را حفظ می کردند. اکنون هم نام خلیج فارس نه با حرف و شعار، بلکه با پشتوانه تفکر و خرد و دانش حفظ می شود. اگر ما حقیقتاً ما باشیم هیچ قدرت بیرونی نمی تواند خللی در کار و بارمان پدید آورد و اگر همه جهان همصدا شود و بخواهد خلیج فارس را به نام دیگری بنامد خیال محال در سر می پزد. نام خلیج فارس با نام ما پیوسته است. اگر ما آهنگ و عزم دانایی و عظمت و دوام تاریخی داریم از عهده پاسداری نام خلیج فارس هم بر می آییم و ان شاءالله که چنین است.